مجله برنامه و بودجه، شمارهٔ ۳، ص. ۷۷-۹۵.

مبانی مفهومی برای یک سیاست فقرزدایی سازگار*

نویسندگان: م. هاوف؛ ب. کروس
مترجم تیمور محمدی*

در مقوله سیاست توسعه، فقر یکی از نشانه‌ها یا مظاهر اصلی توسعه‌نیافتگی است. گرچه در کشورهای جنوب (جهان سوم) مسائل مربوط به فقر اساساً در رابطه با شکست راهبردهای توسعه رشدگرای معمول و بازتابهای برنامه‌های تعدیل ساختاری مورد بحث قرار می‌گیرند، اما بانک جهانی، به مفهوم فقر به شکل تعدیل‌یافته‌ای نگریسته و یک راهبرد دوگانه را برای مبارزه با فقر با تمرکز بر ارتقای رشد اقتصادی تبلیغ می‌کند. بانک جهانی می‌خواهد با افزایش رشد فعالیتهای کارگر- بر و ارتقای بهره‌وری نیروی کار جمعیت فقیر، همزمان با تقویت شبکه تأمین اجتماعی، سهمی مداوم در جهت کاهش فقر داشته باشد. اما این بانک در مورد تحقق سازگار این هدفها با مشکلاتی مواجه است و جالب توجه است که این سیاست کاهش فقر، ازنظر نکاتی اساسی با سیاست تعدیل ساختاری متفاوت است (مسئله سازگاری). از سوی دیگر، *سازمانهای غیردولتی* و تا حدی سازمانهای توسعه‌ای دولتی نیز در مورد یک سیاست کاهش فقر پیشرفتهایی داشته‌اند. اما این پرسش مطرح می‌شود که آیا سیاست مبارزه با فقر، همیشه دارای یک الگوی کامل و واضح هست یا خیر؟

همانند رویه مورد عمل بانک جهانی، امروزه فقر غالباً برحسب درآمد سرانه تعریف می‌شود

* Michael Von Hauff, Beate Kruse, " Conceptual Bases for A Consistent Poverty-Oriented Policy", *Economics,* Volume 49/50, 1994, pp. 41-55.

* عضو هیئت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی

که از آن آستانه فقر در بخشهای مختلف کشورهای جنوب استخراج می‌گردد. از آنجا که درآمد، میزان دستیابی به کالاها وخدمات را تعیین می‌کند، بنابراین فقر، برنبود یا ناکافی بودن کالاها نیز دلالت دارد. حتی اگر درآمد سرانه و مخارج سرانه خانوار، ملاکی موجه برای سطح زندگی به نظر برسد، با در نظرگرفتن مسئله تولید برای نیازمندیهای شخصی، این رهیافت برای دستیابی به یک سیاست سازگار و دایمی فقرزدایی، دارای کاستیهای بسیاری است. مواردی همچون امکانات بهداشتی - درمانی و آموزشی، دسترسی به تأسیسات عمومی از قبیل آب آشامیدنی و نیزمسائل تبعی اقتصادی - اجتماعی جمعیت فقیر، مثل مهاجرت، تجزیه ساختارهای اجتماعی و تأمین اجتماعی سنتی و آسیبهای جسمی و روانی به افراد تحت تأثیر فقر، از نظر دور مانده‌اند. به علاوه، اغلب، فقر به فشارها ومحدودیتهای سیاسی که برانگیزاننده فقر یاتداوم آن می‌باشند مرتبط است، بدین معنا که عدم توازنهای اقتصادی در توزیع و تخصیص، از آنجا که به نفع گروههای جمعیتی خاص می‌باشد، به شکل ارادی ایجاد می‌شوند.

. دروهله اول، دست‌کم می‌توان در سه سطح، مسائل فقرگسترده را که مانع توسعه می‌گردد و وجود یک سیاست فقرزدایی سازگار را توجیه می‌کند، بیان نمود:

- پیامدهای فقر برای افراد فقرزده : برای مردمان فقرزده، فقر و به ویژه فقر دایمی و شدید، به بدبختی و فلاکت جسمی و روانی می‌انجامد که این امر از جمله به وسیله تغذیه ناکافی، نبود مراقبتهای پزشکی، نبود آموزش اساسی ومرتبط بامشاغل، و محروم ماندن از بازارهای نیروی کار، حاصل می‌شود. مطالعات نشان می‌دهد که مردمان فقیر تنها از میزان بسیار اندکی تحرک اجتماعی برخوردارند، بدین معنا که اکثر مردم فقیر پیوسته در فقر به سر می‌برند، و بدین روی مسئله خود پایدار بودن فقر، خود را به خوبی نشان می‌دهد.

- عواقب فقر برای اقتصادهای ملی فقرزده: فقرگسترده همراه بامسائل تبعی برای اقتصادهای ملی است که برای مثال، از ایجاد محیطهای شلوغ و آلوده درشهرها، بدتر شدن مسائل بوم‌شناختی، به ویژه در اثر استفاده از روشهای منسوخ شده قدیمی درکشاورزی و نقص در بهره گیری از منابع انسانی در دسترس ناشی می‌شود. فلاکت روانی و جسمی مردمان فقیر به "کارایی منابع انسانی جمعیت فقیر" آسیب می‌زند وتا آنجا که به اقتصادهای ملی مربوط می‌شود، به هزینه‌های بلندمدت و هنگفت بازسازی و تجدید قوا می‌انجامد. فقرگسترده همچنین انگیزه محرکه اقتصاد را درکل فلج

می‌کند، زیرا تقاضای جمعیت فقیر به کالاها وخدمات ضروری برای حیات محدود است و بخش بزرگی از جمعیت فقیر در چارچوب یک اقتصاد معیشتی نیازهای خود را برطرف می‌کند.

- پیامدهای فقر برای توسعه اجتماعی و سیاسی کشورهای فقرزده: به طور کلی، فقر گسترده ساختارهای قدرت موجود و لذا امتیازات یک اقلیت جمعیتی را حفظ نموده یا تقویت می‌کند. در برخی موارد، با برگزیدگان "رشوه‌خوار" مواجه هستیم. عموماً این اقلیت ممتاز جمعیتی علاقه‌مند به تغییرات ساختاری به نفع جمعیت فقیر نیستند. در نتیجه، فقرگسترده گرایش دارد تا مانع توسعه ساختارهای دموکراتیک و سطح بالای مشارکت بشود.

این فهرست نشان می‌دهد که یک سیاست سازگار فقرزدایی یا سیاست مبارزه با فقر با موانع بسیاری در سطوح مختلف روبه‌روست. به علاوه، یک مبارزه موفق با فقر به معنای توزیع مجدد است که در تضاد با منافع کسانی است که بدین‌وسیله زیان می‌بینند.

در حال حاضر، فقر به عنوان یک موضوع پژوهشی و زمینه عملی، توجهات را درسطوح مختلفی به خود جلب کرده است. از یک‌سو، جالب است بدانیم که مثلاً در برخی کتابهای درسی به زبان آلمانی در مورد توسعه اقتصادی که به تازگی به چاپ رسیده است، به ندرت توجهی به نشانه‌های فقر می‌شود. از سوی دیگر، در سطح بین‌المللی، نوشتارهای وسیعی در مورد فقر گردآوری شده است. در حال حاضر، فقر به شکل فزاینده‌ای توسط سازمانهای ملی توسعه،از قبیل BMZ یا GTZ و KFW و نیز سازمانهای بین‌المللی، مثل بانک جهانی و برخی سازمانهای خاص سازمان ملل متحد مورد مطالعه واقع شده است و مفاهیم و راهبردهای مبارزه با فقر در حال گسترش است.

با این حال، هنوز در مورد "مسئله فقر" کمبود چشمگیر پژوهش به چشم می‌خورد:

- تحلیل شرایط زندگی یا ادراک ذهنی از فقر چندان مورد بررسی واقع‌نشده است.

- تحلیل عوامل علّی درونزا و برونزا و وابستگی متقابل ممکن آنها، یعنی سازوکارهایی که در سطح خرد یا کلان به فقر وتداوم فقرمنتهی می‌شود، به طور کافی بررسی نشده است.

- در مقوله سیاست توسعه سازمانهای بین‌المللی ودولتی، سیاست فقرزدایی یامبارزه بافقر،تنها بسیار محدود، به عنوان یک کار مقطعی مورد شناسایی واقع شده است (البته اگر فرض کنیم که شده باشد). سیاست فقرزدایی یا مبارزه با فقر تاکنون اساساً به صورت یک زمینه برونزا و

محدود از سیاست توسعه مورد توجه بوده است.

بنابراین،مطالعه زیر تعیین کمیت و کیفیت فقر را یک پیش‌شرط سیاست سازگار مبارزه با فقر تلقی می‌نماید.

تعیین کمیت و کیفیت فقر

مسائل اساسی در تعیین وسعت فقر

یک پیش‌نیاز سیاست سازگار مبارزه با فقر، مبنایی تجربی ومفهومی است که تا به حال به شکل جزئی مطرح شده است. این پرسش که چگونه یک سیاست فقرزدایی سازگار باید ضابطه‌بندی شود، در نهایت، به این بستگی دارد که کدام یک از مفاهیم فقر مورد توجه است وکدام یک از علل فقر را می‌توان شناسایی وتحلیل کرد. تعیین کمیت وکیفیت فقر به هنگام تعقیب هدفهای زیر دایماً با مسائل روش‌شناختی و مفهومی عمده‌ای مواجه می‌شود:

- تعیین وسعت کلی فقر،
- تشخیص افراد فقرزده،
- تعیین مشخصه‌های اقتصادی - اجتماعی و اجتماعی - فرهنگی مردمان فقیر،
- روشن سازی و پژوهش راجع به روندهای مربوط به فقر،
- به دست آوردن داده‌ها و اطلاعات قابل اعتماد برای ضابطه‌بندی اقدامات سیاستی،
- فراهم آوردن منابع مالی کافی، و
- ارزیابی پیامدهای اقدامات سیاست اقتصادی و اجتماعی برای مردمان فقیردرتمام زمینه‌های مربوط به سیاستگذاری.

بدین ترتیب،در مورد اهمیت اطلاعات و ارزش تجربی داده‌ها برای تحلیل مسائل فقر، استدلالهای گوناگونی صورت گرفته است. تحلیل به واسطه ناهمگنی جمعیت فقیر به میزان قابل توجهی پیچیده می‌گردد، زیرا فقیران بسته به محیط، مشخصه‌های خاص و نیازهای شخصی در طبقات مختلفی از اجتماع قرار دارند، درمعرض خطرات متفاوتی هستند و بدین‌روی، میزان تأثیرپذیری آنها همسان نیست. بنابراین مسئله فقر را باید از زوایای مختلفی مورد ملاحظه قرارداد

که در آن مقوله می‌توان علل ساختاری فقر را شناسایی کرد و اقدامات مؤثر برای مبارزه با فقر را استنتاج نمود. در پرتو ابعاد فعلی فقرجهانی و ناهمگنی گروههای فقرزده، نیاز به یک سیاست سازگار مبارزه با فقر، به شدت احساس می‌گردد.

تاکنون هیچ تئوری جامعی از فقر عرضه نشده است.تنها مفاهیم مختلفی برای توصیف فقر، علل برونزا و درونزای فقر ومبارزه با فقر ارائه شده است که به یکدیگر مرتبط هستند و نمی‌توانند جداگانه مورد توجه قرار بگیرند. مادامی که تحلیل توضیح علل فقر و مفاهیم مبارزه بافقر برای ارزیابی کافی بودن طرق اندازه گیری فقر مهم هستند، این ملاحظات مربوط به مقوله فقر، مسائلی را مطرح می‌کنند. بنابراین استفاده از یک شاخص فقرخاص می‌تواند به طور صریح،سیاست خاصی برای مبارزه با فقر را تشویق کند. برای مثال، اگر فقر به عنوان شرایط مربوط به در دسترسی غیرکافی کالاهای ضروری درک شود، هدف اصلی سیاست ضد فقر، کاهش کمبودهای شناسایی شده در فراهم آوردن این کالاها از طریق افزایش مداوم درآمد خواهد بود. بنابراین تعریف یا اندازه گیری مشخص از فقر دارای اهمیت بنیادی است. در این مقوله، همانند نظرهای گوناگون مربوط به مفاهیم فقر، بحثی مطرح شده است که در نهایت، چگونه می‌توان فقر را از لحاظ کمی و کیفی شناسایی کرد.

مفاهیم و تعاریف مختلفی از فقر وجود دارد که از نظر روش شناختی و مفهومی دارای ماهیت بسیار متفاوت هستند، و بدین‌روی، رده‌بندیهای متفاوتی از فقر را امکانپذیر می‌سازند. برای تعیین سطح فقر، اول باید مسئله شناسایی را حل کرد. این امر نیازمند ارزیابی عمیقی از این مطلب است که چه کسانی فقیر و چه کسانی غیرفقیر به شمار می‌روند و همین پرسش است که نمی‌تواند به طور عینی پاسخ داده شود، زیرا تحت تأثیر ارزیابیهای ذهنی، داوریهای ارزشی و اولویتهای تعریف‌کنندگان فقر است. بنابراین، تعریف فقر نمی‌تواند واحد باشد و در معرض تعابیر مختلف و گوناگونی است، از جمله اینکه اساساً به این بستگی دارد که آیا می‌توان فقر را از دید کسانی که تحت تأثیر آن هستند تعریف کرد یا نه. ادراک فقر طی تاریخ ایجاد شده و از یک گروه فرهنگی به گروه دیگر و در هریک از جوامع، مختلف است. این گفته، بدان معناست که فقر در سطح جهان در مقیاس واحدی درک نشده است، بلکه اساساً در مورد هر محیط اجتماعی با مقایسه با سایر محیطها تعیین می‌شود. به همین دلیل، اغلب وجود فقر برمبنای ارزشهای نسبی تعیین می‌گردد. در این

موارد، همراه با شناسایی مسئله، یک مسئله ارزیابی نیز وجود دارد، زیرا باید جنبه‌های توزیعهای متنوع منابع یا فرصتها را مدنظر قرارداد.

مسئله بعدی تعیین ابعاد مختلف فقر است. عموماً تعاریف مطلق از فقر برمبنای شاخصهای یک بُعدی قراردارد، در حالی که در بیشتر مواقع، مفاهیم نسبی فقر برای تعیین چندبُعدی بودن مسئله فقر مورد استفاده واقع شده و عوامل اجتماعی را در ارزیابی وارد می‌کند. در هرصورت، در حال حاضر، اساساً گروههای فقر یا فقیر برمبنای داده‌های اقتصادی مورد شناسایی قرار می‌گیرند، به طوری که عموماً تأکید روی عوامل مادی است. بنابراین، در وهله اول، فقربرحسب میزان دسترسی به کالاها بیان می‌گردد. اگر جمعیت فقیر نتواند به یک سطح حداقل زندگی دست یابد، در حالی که یک سطح عمومی رایج دسترسی به کالاها وجود دارد، این ناتوانی برای دستیابی به یک استاندارد حداقل تعیین‌شده می‌تواند منسوب به عوامل ذهنی یا عینی باشد. پس مطابق این رهیافت، جنبه‌های غیرمادی فقر چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرند.

همان گونه که باید به مسائل مفهومی قابل توجه بالا در رابطه با تعیین مقیاس فقر در سطح فردی توجه داشت، باید از مسائل روش‌شناختی موجود در تعیین مقیاس فقر در سطح کل جامعه و اقتصاد، یعنی همفزونی داده‌های مورد استفاده برای اندازه گیری فردی فقر آگاه بود. از یک سو، هرچه ابعاد مورد نظر فقر جهت تعیین بیشتر باشد، مسائل مربوط به همفزونی بیشتر است. بنابراین، بسیاری از معیارها و شاخصهای ایجاد شده برمبنای مفاهیم مختلف فقر به شدت محدود هستند. این امر در مورد شاخصهای کلی یا نظام شاخصهایی که برای انعکاس مقیاس فقر با استفاده از زیرشاخصهای ترکیبی مختلف طراحی شده‌اند نیز مصداق دارد. زیر شاخصهای آن، ممکن است گروههای مختلفی از مردم را پوشش داده و اختلالاتی را در همفزونی ایجاد کند. اگر تعاریف متفاوت از فقر و نظام شاخص‌سازی، به کارگرفته شده و مورد ارزیابی واقع شوند، نه تنها یافته‌های متفاوتی در این مورد که چه کسانی فقیر تلقی می‌شوند به دست می‌آید، بلکه رده‌بندیهای متفاوتی از فقر برای گروههای جمعیتی به دست می‌آید که نتایج مهمی برای انتخاب گروه هدف و اندازه گیریها و معیارها برای مبارزه با آن به همراه دارد.

زمینه‌یابی مفاهیم فقر

برای نشان دادن مسائل بنیادی در تعیین مقیاس فقر برای حصول اقدامات مؤثر برای مبارزه با فقر، بحث زیر از مفاهیم مختلف فقر و تعاریف فقری که برمبنای آنها قرار دارد، ارائه می‌گردد.

فقر در نتیجه دسترسی ناکافی به کالاها

این تعریف فقر، شامل مفاهیم مختلفی از فقر است که فقر را برحسب شرایط اقتصادی توضیح می‌دهد و تلاش دارد تا آن را برمبنای شاخصهای جهتگیری‌شده به سمت مصرف‌کننده، شناسایی نماید. عموماً این شاخصها اشاره به درآمد یا سطح قابل‌دستیابی به مصرف دارد. برای مثال، در گزارش توسعه جهانی سال ۱۹۹۰ از بانک جهانی، فقر به عنوان عدم توانایی دستیابی به یک سطح استاندارد حداقل زندگی تعریف می‌شود. طبق این مفهوم، اگر بتوان محصول خود جمعیت فقیر را که در آمارهای مخارج و درآمدی ثبت نمی‌شوند، در نظر گرفت، آنگاه مخارج یا درآمد خانوار ملاکی کافی برای سطح زندگی خواهد بود. درهر صورت، درکنار این شاخصهای فقر جهتگیری‌شده به سمت مصرف‌کننده، شاخصهای دیگری ارائه می‌شود که به توصیف ابعاد فراتری از سطح زندگی می‌پردازد، مثل عرضه مواد غذایی با مراقبتهای بهداشتی. بنابراین، در این زمینه، نه تنها آستانه فقر تعیین می‌گردد، بلکه الگوهای فقر برای نشان دادن شرایط زندگی مردمان فقیر ترسیم می‌شود.

مفاهیم اقتصادگرای فقر عموماً به وسیله تعیین آستانه‌های فقر مطلق و نسبی با سطوح درآمدی تعریف شده، به‌کارگرفته می‌شود. جدای از این مسئله بنیادی که تا چه حد معیار درآمدی ، شاخص مناسبی برای فقر درمورد کشورهای در حال توسعه می‌تواند باشد، تعیین این مقادیر آستانه مسائل قابل توجهی را در مورد اندازه‌گیری درآمد و نیز انتخاب زمان و منطقه تحت پوشش زمینه‌یابی مطرح می‌کند. تعیین حداقل درآمد به ویژه در صورت وجود نوسانهای درآمدی که به دلیل ماهیت فصلی فعالیتهای سودآور در بخش کشاورزی می‌توانند در مناطق روستایی بسیار بیشتر از مناطق شهری باشند، دشوار است. اما در اینجا نیز به ویژه در وضعیتهای خوداشتغالی، می‌تواند نوسانهای

قابل توجهی در درآمد وجود داشته باشد که به ندرت قابل ارزیابی است و به مراتب در تعیین سطح زندگی منجر به سوء تعبیرهایی می‌شوند. از آنجا که نوسانهای در درآمد می‌تواند از طریق پس‌انداز یا قرض گرفتن جبران شود، احتمالاً مصرف شاخص بهتری برای اندازه گیری سطح زندگی است. اما اگر داده‌های مربوط به خانوارها تنها به شکل جمعی در دسترس باشد، تغییرات و تنوع در مصرف در داخل خانوار را به ندرت می‌توان ملحوظ داشت، مگر آنکه عوامل وزنی برای اعضای انفرادی خانوار مثلاً برمبنای سن به عنوان تقریبی برمصرف افراد به صورت یک نظام درجه‌بندی، تعیین گردد.

در تعیین میزان مصرف باز، مشکلاتی در تشخیص سبدی از کالاها و الگوی مصرفی که برای تأمین حداقل سطح زندگی لازم است، وجود دارد. در اینجا نیز گزینه‌های احتمالی مشخص‌کننده متعددی وجود دارد. از یک سو، ملاک اتخاذشده می‌تواند تأمین یک حداقل نیازمندی فیزیولوژیک از غذا باشد که در مقابل مخارج برای غذا، نسبت مخارج برای غذا به درآمد یا کالری برگرفته، اندازه گیری می‌شود. از سوی دیگر، یک ملاک مشخص‌کننده احتمالی دیگر، تأمین نیازمندیهای اساسی است که برای مثال، مطابق رهیافت نیازمندی اساسی علاوه برغذا، شامل پوشاک، مسکن و بهداشت و درمان می‌شود. در اینجا نیز مقادیر آستانه‌ای را تنها به طریق سلیقه‌ای می‌توان تعیین کرد.

در دسترس بودن غذا و کالاهای مصرفی، شاخصی از اینکه چه منافعی از آنها می‌توان به دست آورد نیست. علاوه برقیمتهای موادغذایی که باید مورد توجه قرار بگیرد، ارزیابی به ترجیحات فردی حاکم، عادتهای مصرفی، و در نهایت، حتی عادتهای خوراکی بستگی دارد. بنابراین اختلافات در ترجیحات و ساختار مصرفی، تعیین یک سطح تغذیه‌ای حداقل و الگوی مصرف مورد نیاز برای نمایاندن حداقل سطح زندگی را با مشکل مواجه می‌سازد. به علاوه، ترجیحات و مدلهای مصرفی و نیز قیمتهایی که برمبنای آنها الگوی مصرفی قراردارد، در طول زمان دچار تغییر می‌شوند. همین‌طور، برای مثال، اختلافات قیمتی منطقه‌ای را نمی‌توان به طور کافی ملحوظ داشت به طوری که تعدیلات لازم برای این منظور صورت نگرفته یا غالباً انجام آنها دشوار است. حتی تعریف واحد از یک حداقل میزان کالری برگرفته امکانپذیر نیست، زیرا حداقل میزان لازم، به عنوان مثال، به وسیله خصوصیات شخصی افراد و نوع فعالیتهای انجام‌یافته، تعیین می‌گردد.

در حال حاضر، آستانه‌های فقر مطلق دیگر کاربردی برای برنامه‌ریزی اقدامات اقتصادی و اجتماعی - سیاسی ندارد. گرچه بانک جهانی از یک آستانه فقر جهانی ۳۷۰ دلار یا ۲۷۵ دلار آمریکا به طور سالانه و سرانه استفاده می‌نماید، اما این تنها مقایسه داده‌های مربوط به فقر بین کشورها و گروه کشورها را امکانپذیر می‌سازد. ارزش ناچیز تجربی این آستانه‌های فقر مطلق در اینجا مورد بررسی بیشتر، قرار نمی‌گیرد. تنها باید توجه داشت که تنوع منسوب به توزیعهای درآمدی متفاوت، سطوح متنوع خود تولیدی و فراهم‌آوری تسهیلات عمومی پنهان می‌سازد که در کشورهای مورد مطالعه چه کسانی را واقعاً باید فقیر توصیف کرد. بنابراین، بانک جهانی تأیید می‌کند که آستانه‌های تعریف شده فوق، فارغ از عوامل سلیقه‌ای نیست. لذا این بانک از رهیافت پالایش شده‌تری برای تحلیل فقر استفاده می‌کند. در ضمن، بانک جهانی، ۲۷ گزارش مربوط به کشورهای خاص را منتشر کرده است که مبنایی را برای راهبردهای پالایش شده برای کاهش فقر در این مناطق مشخص، ارائه می‌کند. در مورد مفاهیم نسبی فقر که در آنها آستانه‌های فقر نسبت به یک فرد، گروه یا کشور مدنظر قرار می‌گیرد، مسائل مطروحه در بالا در مورد همفزونی و شناسایی حذف نمی‌شوند. اما در این حالت، تأکید کمتری روی سطوح معین است، بلکه اندازه‌گیریها و تحلیلهای فقر برمبنای عوامل توزیعی و ساختاری صورت می‌گیرد.

برای تعیین داده‌های تطبیقی، ملاکهای معروف به ملاکهای عینی و ذهنی در وسیعترین معنای خود قابل استفاده هستند. داده‌های ذهنی به ادراکات افراد از تنوع و نابرابری در رفاه اهمیت می‌دهد که از نظر روش شناختی تعیین آنها دشوار است و نمی‌توان به عنوان یک استاندارد یا معیار آنها را تعمیم داد. همچنین با توسعه اجتماعی و تغییرات همراه آن در رابطه با تصورات و تقاضاهای مربوط به حداقل ضروریات و سطوح رفاه این اطلاعات تغییر نموده است، به طوری که زمان و تعداد پژوهشهای صورت گرفته قویاً می‌تواند تعیین وسعت فقر را تحت تأثیر قرار دهد. در این زمینه، یک مشکل دیگر، تعیین یک نقطه مرجع مناسب یا تنوع قابل اتکاست. مهمترین معیارهای نابرابری در این زمینه ، عبارتند از شکاف فقر که به عنوان کم شدن درآمد در سطحی کمتر از آستانه تعیین‌شده فقر تعریف می‌شود، منحنی لورنز و ضریب جینی که نابرابری در توزیع درآمد را نشان می‌دهد. اما در مورد ارزش تجربی این معیارها در اینجا بحث بیشتری نمی‌کنیم.

در این زمینه، اطلاع و بینش مربوط به کمبودها و کاستیهای مفاهیم یک بعدی فقر، این واقعیت

را منعکس می‌سازد که مفاهیم به طور فزاینده جامعی، در پژوهشها و سیاستهای فقر در حال واردشدن هستند. مفاهیم شرایط و وضعیت فقر که موقعیتهای متنوع محرومیت افراد یا گروهها را نشان می‌دهند، نقش به‌طور فزاینده مهمی را در حال حاضر بازی می‌کنند. بنابراین، نه تنها سطح، وسعت و توزیع فقر، بلکه ضربه‌پذیری در مقابل فقر و خطر متوجه گروههای جمعیتی خاص را می‌توان تحلیل نمود.

فقر به عنوان نتیجهٔ محرومیت و نبود حقوق

مطابق این مفهوم، فقر تنها به عنوان یک حالت ناکافی بودن [کالاها] مورد بحث قرار نمی‌گیرد، بلکه تأکید بیشتر روی این واقعیت است که نبود کالاها و منابع کافی به عنوان یک محرومیت توسط افرادی که تحت تأثیر فقر هستند، تجربه می‌شود. در این معنا وسعت فقر یک عنصر قویاً ذهنی - و نسبتاً نامشهود - در بردارد. مشابه موضع توصیف شده در بالا، عوامل سطح غیرکافی کالاها، عبارتند از عدم دسترسی به منابع مولد، درآمد پایین، بیکاری، بدی تغذیه و ناکافی بودن آموزش و خدمات بهداشتی و درمانی.

همچنین در این حالت می‌توان بین محرومیت نسبی و مطلق نیز تفکیک قایل شد. در معنای مطلق خود، فقر امری واضح و آشکار است و نیازی به معیار برای مقایسه ندارد. اما محرومیت عموماً به عنوان یک مفهوم نسبی مورد توجه قرار می‌گیرد که بدان وسیله میزان کالای در دسترس ناکافی در مقایسه با یک سطح عمومی متوسط مدنظر قرار می‌گیرد. سطح زندگی معقول به وسیله شرایط ساختار فرهنگی - اجتماعی تعیین می‌شود. مفهوم فوق نیز در کاربرد، با مشکلات روش‌شناختی که در بالا مورد بحث قرار گرفت، مواجه می‌شود و در این معنا نیز اساساً برمبنای مسائل توزیع درآمد نابرابر پایه‌گذاری شده است.

رهیافت "ظرفیت درآمدی" نیز که توزیع منابع را به عنوان اساس اولیه برای تعیین فقر می‌گیرد، دارای هدف مشابهی است. اما به هرحال، عامل قاطع این است که چه درآمدی را می‌توان از

تملک منابع مولد و موجود بودن عوامل تولید ایجاد کرد. برای مثال، در کشورهای در حال توسعه، مردمان فقیر به ندرت دسترسی به عوامل تولید غیر از نیروی کار خود دارند. بنابراین، مسئله اساسی که سطوح درآمدی را تعیین می‌کند، بهره‌وری نیروی کار است. در این مقوله نیز همانند رهیافت محرومیت، عوامل مختلفی مورد بحث قرار می‌گیرند که به طور نامناسب بهره‌وری نیروی کار جمعیت فقیر را تحت تأثیر قرار داده‌اند و نقاط شروعی را برای افزایش در بهره‌وری به وسیله اقدامات در زمینه مبارزه با فقر ارائه می‌دهند. "مفهوم استحقاق" که فقر را منسوب به فقدان حقوق قدرت تصرف یا فقدان فرصتهای اجرای حقوق موجود در مورد قدرت تصرف می‌داند، به مسائل فقر، عامل دیگری را می‌افزاید. در اینجا مسئله تنها در دسترس بودن یا توزیع نامناسب منابع نیست، بلکه همچنین مسئله کنترل منابع نیز مطرح است که از حقوق قدرت تصرف در حال اجرا، قابل استنتاج است.

نهایت اینکه این رهیافتها گسترش اندازه‌گیری صرف اقتصادی فقر می‌باشند که در آنها فقر تنها به عنوان یک حالت در دسترس نبودن کافی کالاهای مادی در نظر گرفته نمی‌شود. همچنین فقر را می‌توان با توجه به برخی محدودیتهای اجتماعی و اقتصادی متقابلاً تأثیرگذار و همراه با عمل متقابل که جمعیت فقیر در معرض آنها قرار دارد، تحلیل کرد. بنابراین، این مفهوم نیز نقاط شروع اولیه‌ای را برای تشخیص علل فقر و تحقیق در مورد زمینه‌های مختلف محرومیت، از قبیل رفاه جسمی و روانی، تأمین اجتماعی، احترام اجتماعی و جز اینها فراهم می‌آورد. به علاوه، ماهیت پویای فقر و ملحوظ نمودن آن در شبکه‌ای از تماسهای اجتماعی می‌تواند مورد تأکید قرار بگیرد.

این طریقه نگرش درک جامعتری از مفهوم فقر را شامل می‌شود و فراتر از رهیافت معمول اقتصادی قدم برمی‌دارد. این، بدان دلیل است که حیطه مانوری که از نظر اوضاع اجتماعی و اقتصادی به واسطه منابع اقتصادی ایجاد شده، همراه با سلسله مراتب اجتماعی حاصله می‌توانند در تحلیل گنجانده شوند. یک مزیت این طریقه برخورد، این است که میزان دسترسی به کالاهای عمومی و جنبه‌های غیرمادی فقر نیز در این چارچوب تحلیلی می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد.

فقر به عنوان نتیجه ظرفیت ناکافی

مطابق تحلیل فقر آمارتیا سن[1]، "مفاهیم ظرفیت" مسئله در دسترس بودن کالاها را بیشتر به طرف این سؤال هدایت می‌کند که چگونه کالاها می‌توانند توسط فقیران مصرف شوند و آنها چه منافعی از مصرف این کالاها می‌برند. این نگرش، مطالعه فقر و علل آن را به سمت آزادیها و ظرفیت افراد برای تبدیل منابع موجود به کیفیت بالاتری از زندگی تغییر جهت می‌دهد.

در این برداشت، افراد فقرزده بیشتر به عنوان افرادی تلقی می‌شوند که با میزان خاصی از منابع مطابق ظرفیتهای فردی (مفهوم مشابهی به وسیله بانک جهانی مورد استفاده واقع شده است) می‌توانند از منافع مختلف یا درجات متفاوتی از حیطه مانور بهره‌مند گردند. بنابراین، جمعیت فقیر در این برداشت به صورت انفعالی و متعلق به یک گروه مصرفی یا درآمدی معین در نظر گرفته نمی‌شود. اما به هرحال، در این طریقه، علل ساختاری فقر تفکیک نشده و افراد مقصّر تلقی نمی‌شوند، بلکه فرصتهای فردی در ارتباط با محیط طبیعی و اجتماعی، مثلاً برحسب بازار کالاها، محصولات و نیروی کار که اساساً حیطه مانور افراد را تعیین می‌کند، مورد تفسیر قرار می‌گیرند. بنابراین، مفهوم ظرفیت را در اینجا نباید با قابلیتهای فردی مترادف گرفت.

به هرحال، قابلیت کاربرد این رهیافت هنوز در مراحل ابتدایی خود است و مشکلات اصلی در تعیین روشمند ظرفیتهای فردی است. سطح آموزش می‌تواند یک شاخص اولیه مهم در این زمینه باشد. اما این شاخص در مورد ظرفیتهای خود فرد چیزی نگفته و فرصتهای واقعی تبدیل ظرفیتهای موجود برای بهبود کیفیت زندگی را منعکس نمی‌سازد.

فقر به عنوان نتیجه وجود سازوکارهای محروم‌سازی اقتصادی و اجتماعی

از جمله مفاهیم بسیار مرتبط با مفاهیم ظرفیت و محرومیت، مفهوم محروم‌سازی است که تلاش دارد فقر را برمبنای سازوکارهای محروم‌سازی خاص توضیح دهد که باعث خارج ساختن گروههای مورد بررسی جمعیتی از توسعه اجتماعی و اقتصادی شده و به آنها اجازه نمی‌دهد که در

1. Amartya Sen

فرایندهای دموکراتیک مشارکت نمایند. در کشورهای صنعتی، اهمیت فزاینده‌ای به این رهیافت برای توضیح مسائل اجتماعی، از قبیل بیکاری بلندمدت و پدیدهٔ "فقیران جدید" و به عنوان ساختاری تحلیلی برای ارزیابی عواقب سیاسی، داده می‌شود.

سازمان بین‌المللی کار، تلاش در گسترش این رهیافت و نیز به کارگیری آن در کشورهای در حال توسعه دارد. در این زمینه، نقطه شروع، مسئله فقر به عنوان یک شکل جدی محروم‌سازی اجتماعی و اقتصادی است و بیشتر از آنکه متغیرهای اقتصادی در تحلیل مورد تأکید قرار بگیرد، تعیین فرایندهای اجتماعی مورد نظر است. هدف توصیف و تحلیل این مطلب است که چه افرادی - و به چه دلایلی - از گردونه توسعه اقتصادی و اجتماعی عمومی بیرون مانده‌اند و چه اقداماتی را باید برای ادغام گروههای مردم یا جمعیتی تحت تأثیر، به امور اجتماعی اتخاذ کرد.

به طریق مشابه، در این مقوله نیز ابعاد متفاوتی از فقر و سازوکارهای محروم‌سازی مورد بررسی قرار می‌گیرد که می‌تواند دارای ماهیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باشد. حتی اگر این رهیافت در نظر اول به عنوان راهنما یا بنیاد یک سیاست فقرزدایی از قابلیت کاربرد محدودی برخوردار باشد، اما از آنجا که مسائل شناسایی و همفزونی مطروحه در بالا هنوز حل نشده است، دست‌کم این رهیافت دارای مزیت قابلیت ارتباط با مفاهیم مختلف فقر است و مسئله چندبعدی بودن فقر را ملحوظ داشته و نقطه شروع مشهودی را برای تحلیلی از علل فقر فراهم می‌کند.

اما به هرحال، این مفهوم نیز در نهایت، فارغ از عوامل سلیقه‌ای نیست و به جستجوی هنجاری و ارزشی برای الگوی اجتماعی تعیین شده به وسیله مفاهیم مختلف محروم‌سازی غیرقابل قبول اجتماعی و اقتصادی گروههای مردم در موضع ضعف از جامعه بستگی دارد. این گفته، بدان معناست که باید واضح باشد که کدام مدل اجتماعی را برای تعیین و تفسیر سازوکارهای محروم‌سازی به عنوان مدل مبنا انتخاب نموده‌ایم. یک چارچوب تحلیلی اولیه در این زمینه را سیلور[1] برای کشورهای صنعتی طراحی کرده است. وی سه انگاره مختلف را مطرح می‌کند که در چارچوب آنها می‌توان مفاهیم مختلف محروم‌سازی یا شرکت دادن را به‌طور نظام یافته تعبیر کرد، اشکال مختلفی از ضعف را تعیین نمود و علل مختلفی از محروم‌سازی اجتماعی را به عنوان مبنا در

1. Silver

نظر گرفت. انگاره‌های مورد بررسی سیلور، عبارتند از:

- انگاره اتحاد و یکپارچگی،
- انگاره تخصص‌گرایی، و
- انگاره انحصار.

در انگاره یکپارچگی، سازوکارهای محروم‌سازی به روابط مشکل‌زای بین جامعه و گروهها یا افراد خاص نسبت داده می‌شود که در اینجا جامعه برحسب مجموعه‌ای از ارزشهای مشترک، حقوق و نهادها و نظم اجتماعی منتج از آنها تعریف می‌شود. از سوی دیگر، در انگاره تخصص‌گرایی، محروم‌سازی به عنوان نتیجه رفتار فرد تلقی می‌شود که دوباره به علاقه‌ها و ظرفیتهای وی بستگی دارد، به طوری که ساختار اجتماعی برمبنای شکل خاصی از تقسیم کار قرار دارد و در تعیین اینکه چطور و تا چه حد فرد و جامعه در عمل متقابل قرار دارند سهم بازی می‌کند. در چارچوب این انگاره سازوکارهای محروم‌سازی نه تنها در نتیجه تبعیض، عدم مشارکت دادن در بازار یا حقوق فاقد ضمانت اجرایی، بلکه به رفتار ارادی نیز بستگی دارد. اما در انگاره انحصاری، گروههای فشار مختلف روی منابع موجود اعمال کنترل می‌کنند و به عنوان اعضای درون‌گروه، دسترسی به منابع را تعیین نموده و موانعی را در دستیابی به بازارهای کار و کالا ایجاد می‌کنند، و در همین حال، اتحاد میان گروههای فشار نیز تسریع می‌شود. بنابراین، قواعد محدودکننده عضویت گروهها، سازوکارهای خارج‌سازی را ارائه می‌نمایند که می‌تواند دارای ماهیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باشد.

این سه انگاره، لزوماً به شکل مانعةالجمع کاربرد ندارد، بلکه می‌تواند در ترکیبات متفاوت در کشورهای منفرد وجود داشته باشد، به گونه‌ای که بسیاری از سازوکارهای محروم‌سازی می‌توانند در سطوح مختلف (کشورها، مناطق، نهادها، گروههای اجتماعی، افراد) و در بخشهای مختلف (بازار کار، نظام آموزش و پرورش، مراقبتهای بهداشتی و جز اینها) برای گروههای مختلف و نیز جنبه‌های مادی و غیرمادی فقر در نظر گرفته شوند. جنبه‌های مادی اساساً به مسائل مشارکت، سازمان، نمایندگی و قدرت سیاسی مربوط می‌شود. بنابراین در این برداشت، فقر را نباید تنها به عنوان یک حالت، بلکه باید به عنوان یک فرایند تحلیل کرد. این امر، ماهیت پویا و چندبعدی بودن فقر و نیز ملحوظ نمودن جمعیت فقیر در داخل شبکه پیچیده روابط اقتصادی و اجتماعی و

حیطه مانور محدود حاصله را در نظر می‌گیرد.

هنوز واضح نیست که تا چه حد می‌توان مفهوم محروم سازی اجتماعی و اقتصادی را در مقوله کشورهای در حال توسعه به کار برد. اما به هر حال، تحلیل جالبی از فقر امکانپذیر است و تحت تأثیر نیاز خاصی که از این مفهوم انتظار می‌رود، قرار دارد. تحلیل، از یک‌سو، می‌تواند به مثلاً مسئله بهره‌وری پایین جمعیت فقیر به عنوان علت اصلی فقر محدود شود، یا از سوی دیگر، به مسئله فرایندهای توسعه‌ای دموکراتیک نظر داشته باشد. در حالت اول، جوابهای مفهومی، در اساس، به فرایند تولید مربوط است، در حالی که در برداشت وسیعتر، اساساً به تشکیل و ارتقای نهادهای مشارکت که برای برقراری عدالت اجتماعی و توزیع متساوی‌تر رشد توسعه‌ای ایجاد می‌شوند، مرتبط هستند. مطابق این نحوهٔ نگرش، نقش دولت نیز باید مورد توجه باشد، یعنی تا چه حد علل و عواقب محروم سازی اقتصادی و اجتماعی گروههای در معرض مشکلات و خطرات می‌تواند با یک سیاست فعال دولت کاهش یابد و حتی حذف گردد. در طریقه نگرش سازمان بین‌المللی کار، برای خلاصی از محروم سازی از بازار نیروی کار، منابع تولیدی و فرصتهای کار به شکل کارآمد و کسب یک درآمد کافی و لذا ایجاد شرایط زندگی و کاری قابل قبول، اقدامات مربوط به سیاست بازار کار دارای اهمیت اساسی است.

نتایج بحث برای یک سیاست فقرزدایی سازگار

برای یک سیاست فقرزدایی سازگار، بحث مفاهیم فقر و وسعت فقر حاصله از آن که در بالا عنوان شد، نشان می‌دهد که تعاریف متنوع، یافته‌های متنوعی را در این زمینه که چه کسی فقیر به شمار می‌رود و مشخصه جمعیت فقیر چیست، ارائه می‌کند. این امر، دلالتهای بسیاری را برای انتخاب گروههای هدف و اقدامات لازم برای کاهش فقر دربردارد. بنابراین، در هر حالت، علل فقر و نیز روشهای اندازه‌گیری آن را باید همراه با دلالتهای سیاستی مربوط به آن برای سیاست سازگار فقر در نظر گرفت.

در حال حاضر، تعاریف اقتصادی فقر مسلط بوده و لذا جنبه‌های مادی کاهش فقر در اولویت به نظر می‌رسند. در نتیجه پوشش دادن کمبودهای کالایی مادی حق تقدم را دارا می‌باشند. این

مسئله، می‌تواند بدین دلیل باشد که شناسایی کمبودهای مادی در فراهم آوردن کالاها و جمع‌آوری شواهد مربوط به کاهش آنها به راحتی انجام‌پذیر است. اما خطری در اینجا وجود دارد و آن اینکه ممکن است علل ساختاری فقر از نظر دور بماند. با این حال، این نگرش به تدریج در حال جا افتادن است، از این رو، نیاز به مفاهیم پالایش یافته‌تری از فقر با درک جامعتری از فقر مورد نیاز است. نتیجه این درک جامعتر از فقر آن است که تأمین سطح معقولی از کالاهای مادی، مثلاً از طریق انتقال درآمد یا انتقال مواد غذایی، در حالی که در چارچوب مفاهیم معمول فقر معقول به نظر می‌رسد، اما همیشه نمی‌تواند کافی باشد. مثلاً در مورد محرومیت می‌تواند کمبودهای گوناگونی در تأمین نیازمندیهای مختلفی وجود داشته باشد که به مجموعه‌ای به هم وابسته از عوامل علت و معلولی منسوب می‌باشند و نمی‌توانند به وضوح از یکدیگر تمیز داده شوند. بنابراین اقدامات یک بعدی برای حذف فقر، تنها جوابهای جزئی ارائه نموده و چشم‌انداز ناچیزی برای تداوم دارند.

صرف نظر از روش اندازه‌گیری فقر درهر حالت، مسئله شناسایی و همفزونی وجود دارد که عواقب بزرگی را برای تعیین وسعت واقعی فقر چه عینی و چه ذهنی دربردارد. تعاریف یا شاخصهای یک بعدی فقر مسئله ساز هستند، زیرا نمی‌توانند ماهیت چند سطحی یا چند بعدی بودن مسئله فقر را در نظر بگیرند. به علاوه، آسانترین شاخصها از نظر محاسبه، عموماً اطلاعات با کمترین درجه قابلیت اعتماد را در مورد خصوصیات جمعیت فقیر ارائه می‌کنند. از سوی دیگر، گرچه تعاریف چند بعدی می‌تواند واقعیتهای مختلفی از مسئله فقر را روشن کند، اما با مسائل همفزونی و آماری متعددی در جمع‌آوری داده‌ها مواجه می‌شود که هر چه ابعاد بیشتری در تحلیل وارد گردد، این مشکلات هم بیشتر می‌شود.

بنابراین، در تعیین وسعت فقر تبادلی بین جواب به مسئله شناسایی و همفزونی وجود دارد، به طوری که باید در مقابله با آن تبادل یک رهیافت عملی یافت. این تبادل که همچنین خود را در تبادلی بین افزایش حجم داده‌ها و ارزش تجربی داده‌های ثبت شده آشکار می‌کند، تنها به طور جزئی حل می‌شود. نیازهای مختلف در مورد تعیین کمی و کیفی وسعت فقر باید برآورده شود تا برای یک سیاست فقرزدایی سازگار، راهنمایی لازم فراهم آید.

تعیین کمّی،به ارزیابی بعد مسئله فقر و مشاهده پیشرفتها کمک می‌کند، یعنی می‌تواند به این

پرسشها پاسخ دهد که تا چه حدی مسئله فقر عمیق شده، یا اینکه آیا بهبودی در وضعیت رخ داده است یا نه. بنابراین، تعریف کمی فقر نیاز به اندازه گیری عملی و منحصر به فردی از فقر دارد که با این حال، باید پیوسته مورد تفحص قرار گرفته و در پرتو ارزش تجربی آن تفسیر گردد. در هیچ حالی نباید اندازه گیری فقر مورد انتخاب قرار گیرد، مگر به دلایل عملی که فقط به عنوان راهنما و مبنای تنظیم اقدامات برنامه‌ریزی برای مبارزه با فقر در نظر گرفته شود، زیرا دلایل و عواقب فقر را نمی‌توان در این چارچوب توضیح داد. در غیر این صورت، این خطر هست که یافته‌ها به گونه‌ای یک جانبه تفسیر شود. برای مثال، اگر درآمد پایین شاخصی برای اندازه گیری فقر به شمار می‌رود، اقدامات در زمینه مبارزه با فقر نباید لزوماً به سمت بستن شکاف در درآمد و دسترسی به کالاها هدایت شود، بلکه باید به تحلیل زنجیره علت و معلولی در ریشه شکاف درآمدی پرداخت تا بتوان توضیح داد که در نهایت، چه ساز و کارهایی موجب این وضعیت هستند که به دلیل آنها درآمد غیرکافی حاصل می‌شود. بنابراین، اگر علاقه‌مند به مبارزه سازگار با فقر هستیم، تعیین کمی فقر باید همراه با تحلیل کیفی علل و عواقب فقر از طریق مطالعات جامعتر فقر باشد که در صورت امکان، ادراک ذهنی و ارزیابی وضعیتهای فقر توسط خود جمعیت تحت تأثیر را نیز شامل شود.

از سوی دیگر، برای تحلیل کیفی فقر باید کمتر به توصیف و تحلیل وضعیتها و بیشتر به تعیین و تحلیل فرایندها و سازوکارهایی که فقر را موجب شده و تداوم می‌بخشد، پرداخت. این مسئله باید نقطه تمرکز تحقیق کیفی و فقر باشد که در نهایت، باید مبانی لازم برای برنامه‌ریزی و تنظیم یک سیاست مبارزه با فقر سازگار را فراهم نماید. مفاهیم توصیف شده در بالا را نباید به صورت مانعةالجمع تفسیر کرد، بلکه منعکس کننده روندی، از یک ارزیابی عینی‌گرا به یک ارزیابی ذهنی‌گرا و ادراک فقر است و نقاط شروع مختلفی را برای تحلیل علت و معلولی فراهم می‌کند.

مفهوم نسبتاً جدید محروم سازی اجتماعی و اقتصادی در مقوله کشورهای در حال توسعه نقطه شروع ممکنی را برای ادغام مفاهیم مختلف برای حصول درکی کلی از فقر، علل و عواقب آن فراهم می‌کند که شرایط زندگی گروههای مختلف در معرض مشکلات و خطرات در داخل جمعیت فقیر را به عنوان مبنا گرفته، و در عین حال، محدودیتهای اقتصادی و اجتماعی ناشی از قرار گرفتن در یک شبکه اجتماعی را در نظر می‌گیرد.

برمبنای شناسایی سازوکارهای محروم‌سازی در هر دو سطح خرد و کلان در بازارهای مختلف

یا بخشهای مختلف از قبیل آموزش و پرورش، و بهداشت و درمان، می‌توان نقاط شروع متفاوتی را تعیین کرد که از آن عناصر راهبردی کار بسته قبلی و مطروحه بعدی را می‌توان شبکه‌بندی کرد، به طوری که بیش از فقط یک شکاف مادی بسته شود. بنابراین، یک سیاست سازگار ضد فقر را باید به عنوان یک کار همزمان در همه زمینه‌های سیاسی ذی ربط برای حصول اثرات همیشگی در کاهش فقر، به وسیله حذف سازوکارهای محروم‌سازی اثرگذار برجمعیت فقیر، تلقی کرد.

منابع

AHLUWALIA, M. S.: Policies for Poverty Alleviation, in: Asian Development Review (1990), Vol. 8, No. 1

GLEWWE, P. – VAN DER GAAG, J.: Identifying the Poor in Developing Countries: Do Different Definitions Matter?, in: World Development (1990), Vol. 18, No. 6.

HARRIS, J. – KANNAN, K.P. – RODGERS, G.: Urban labour market structure and job access in India: A Study of Coimbatore, International Institute for Labour Studies, Geneva 1990.

HATZIUS, T. – MARGGRAF, R.: Konzepte zur Armutsmessung, Vortragsmanuskript zur Tagung des Ausschusses für Entwicklungsländer, Magdeburg, June 1993.

HAUFF VON, M. – KRUSE, B.: Die Relevanz der Entwicklungsstrategien – Rahmenbedingungen und Perspektiven, in: M. v. Hauff, H. Werner (eds.): Entwicklungsstrategien für die Dritte Welt, Berlin 1993.

HEMMER, H.-R.: Wirtschaftsprobleme der Entwicklungsländer, 2nd ed., Munich 1988.

KUBY, T.: Wie ist Armut zu verstehen? Fragen an Geschichte und Forschung, GTZ-Stabsstelle 07, Paper No. 3, Eschborn, April 1993.

KUNDHU, A.: Poverty and Planning, in: Economic and Political Weekly, Vol. 29 (1994), No. 26.

LIPTON, M – MAXWELL, S.: The New Poverty Agenda: An Overview, Institute of Development Studies, Discussion Paper No. 306, Brighton 1992.

LIPTON, M.: Poverty, Under-nutrition and Hunger, World Bank Staff Working Paper No. 597, World Bank, Washington D.C.

RODGERS, G.: Social and Economic Exclusion in Low Income Settings, International Institute for Labour Studies, United Nations Development Programme, Patterns and causes of social exclusion and the design of policies to promote integration. The second workshop, Lecture Paper, Cambridge, 14-18 July 1994.

SCHUBERT, R.: Armut in Entwicklungsländern, Vortragsmanuskript zur Tagung des Ausschusses für Entwicklungsländer, Magdeburg, June 1993.

SEN, A.: Starvation and Exchange Entitlements: A General Approach and its Implications to the Great Bengal Famine, in: Cambridge Journal of Economics (1977), Vol. 1, No. 1.

SILVER, H.: Social Exclusion and social security: Three paradigms, International Institute for Labour Studies, Discussion Paper No. 69, Geneva 1994.

WORLD BANK: World Development Report 1990, Die Armut, Kennzahlen der Weltentwicklung, Washington D.C. 1990

WORLD BANK: Annual Report 1993, Washington D.C. 1993.

WORLD BANK: Poverty Reduction and the World Bank, Progress in Fiscal 1993, Washington D.C. 1994.

منتشر شد

اوصیکم بتقوی ا... و نظم امرکم

جمهوری اسلامی ایران

سازمان برنامه و بودجه

گزارش نظارتی پروژه‌های عمرانی ملّی

سال ۱۳۷۴

معاونت فنی

دفتر نظارت و ارزیابی